

# هانا آرنت جنسیت و نماد



گفت‌وگو و برگردان از: فاطمه صادقی

سخن گفتن از پشت نقابها؛

گفت‌وگو با نارما موروتسی

اشاره:

دکتر نارما موروتسی (moruzzi)، دارای درجه‌ی دکتری علوم سیاسی از دانشگاه جان هاپکینز (۱۹۹۰) می‌باشد. وی به طور تخصصی در زمینه‌ی اندیشه‌ی سیاسی هانا آرنت مطالعاتی داشته و علاوه بر تعدادی مقاله، کتابی تحت عنوان «سخن گفتن از پشت نقاب: هانا آرنت و سیاست هویت اجتماعی» (۲۰۰۰)\* از وی منتشر شده است. او در حال حاضر، به تدریس در فلسفه‌ی سیاسی در دانشگاه ایلی نویز در شیکاگو و همزمان به تحقیق و پژوهش پیرامون مسائل زنان در خاورمیانه و تئوری فمینیستی و همچنین مسائل خاورمیانه به ویژه فلسطین اشتغال دارد.

## در مورد آن اندیشه کند؟

○ در این زمینه شاید بهتر باشد نظم کاری او را تعقیب کنیم. از اولین کار او که رساله‌ی دکتری او در مورد آگوستین است آغاز می‌کنم که تز بسیار جالبی است که یک زن سکولار و در عین حال یهودی درباره‌ی یکی از پدران کلیسا نوشته است. او همواره فراتر از چیزی است که شما تصور می‌کنید. دومین کار او که به طور مستقل و بدون نظارت استادان دانشگاه انجام گرفت مطالعه او در مورد راحیل وارنهایگن (Rahel Varnhagen) بوده که زن یهودی آلمانی است که در اواخر قرن ۱۸ و اوایل قرن ۱۹ زندگی می‌کرد. این کتاب بسیار دیرتر چاپ شد، زیرا او مجبور بود آلمان را ترک کند اما دست نوشته‌های او در این جابجایی از آلمان به آمریکا از دست رفتند. در عین حال نمی‌توانست با ناشرش تماس داشته باشد مگر بعداً. بنابراین اثر بعداً چاپ شد، اما مهم است بدانیم که این اولین اثری است که او مستقلاً پس از گرفتن درجه‌ی دکترایش به آن پرداخته و درباره‌ی زنی یهودی است که در وضعیتی مشابه وضعیت سیاسی و فرهنگی زمان آرنت زندگی می‌کرد. او راحل را نوعی مدل برای خود می‌بیند.

## به نظر شما شباهت‌ها میان این دو چقدر است؟

○ شباهت میان این دو زیاد نیست. در واقع وارنهایگن در فرهنگ آلمان نویسنده‌ای شناخته شده است. او شخصیتی رمانتیک است که تحت تاثیر گوته قرار داشته است، اما در عین حال هم از نظر احساسی و هم در نوشته‌های فکری شخصیتی رمانتیک را از خود ارائه می‌دهد. آرنت این گونه نیست. در مورد علاقه‌اش به یونان باید گفت او متفکری کاملاً کلاسیک است و به ایده‌های کلاسیک یونان مثل عقلانیت علاقمند است. علاقه آرنت به وارنهایگن به نظر من در درجه اول به خاطر آن است که وارنهایگن زنی است که می‌خواهد مسیر خودش را بیابد. او مصمم است برای ساختن خودش و آرنت در او نوعی الگو می‌بیند. به نظر می‌رسد که آرنت هیچ گاه به طور مستقیم از خود سخن نمی‌گوید، مگر زمانی که روی پروژه وارنهایگن کار می‌کرد، البته در آن زمان بسیار جوان بود و دهه بیست زندگی را طی می‌کرد. آنچه او در وارنهایگن می‌بیند عبارت است از یک زن یهودی که از نظر احساسی به مردی غیر یهودی علاقمند شده است، که به قدری به او اظهار علاقه می‌کند که به نظر می‌رسد با او ازدواج خواهد کرد اما با او ازدواج نمی‌کند و مردی که در نهایت با او ازدواج می‌کند، کسی است که وارنهایگن به او خیلی نزدیک است اما به او علاقه‌ی رمانتیک ندارد. بنابراین این داستان در مورد زنی است که به طور ناامید کننده عاشق یک پرنس قابل تحسین غیر کلیمی و اشرافی بوده و در عین حال برای وارنهایگن رسیدن به او غیر ممکن بوده است.

پرنس به وارنهایگن علاقه داشت، اما در عین حال خواهان آن نبود که در انظار با او ظاهر شود، پس او احساس بدبختی کرده و به شدت تحت تاثیر قرار گرفت. به طوری که این تجربه را در نامه‌هایش و در خاطرات روزمره می‌نویسد. بعداً با مردی ازدواج می‌کند که او را ستایش می‌کرد و از او حمایت می‌کرد اما وی به او احساس زیادی نداشت. به نظر می‌رسد که وارنهایگن برای آرنت زن مهمی بوده است، اما مهم‌تر، آن است که این داستان در واقع نوعی بزرگداشت خاطره او از زندگی شخصی خود بوده است.

منظور شما تجربه‌ای است که با مارتین هایدگر و سپس با همسرش بلوشر داشته است؟

○ دقیقاً. هایدگر شخصی است که به نوعی همان خصوصیات پرنس در داستان وارنهایگن را دارد و البته هایدگر از نظر ذهنی اشرافی است و در عین حال متاهل بوده و استاد آرنت محسوب می‌شد و غیر کلیمی بود. آرنت این ارتباط را قطع کرده و سپس با گونتر استرن ازدواج کرد که شبیه ازدواج وارنهایگن بود. آرنت در این زمان کتاب وارنهایگن را می‌نویسد که در عین حال داستان خود اوست. دو فصل آخر این کتاب بسیار متفاوتند و ناگهان شفاف‌تر، سیاسی‌تر و ذهنی‌تر می‌شوند. خود آرنت می‌گوید که این دو فصل را در زمانی نوشته است که با بلوشر ازدواج کرده بود و بنابراین در این دو فصل بیشتر به هویت یهودی به عنوان هویتی اجتماعی نظر دارد. به خصوص به این نکته توجه دارد که در آلمان هویت

یهودی به صورت هویتی سیاسی درآمده و به صورت جمعی باید مورد ملاحظه قرار گیرد. در عین حال او مخالف پدید آمدن اسرائیل به عنوان کشوری صهیونیست و نژاد پرست بود. باید این نکته را روشن کنیم که این کار او حمایت از نوعی نژاد پرستی مثل آنچه اکنون در اسرائیل وجود دارد نیست. بلکه او می‌خواست روشن کند که از نظر سیاسی، یهودی بودن چه معنایی می‌دهد.

قبل از اینکه به مبحث جنسیت بازگردیم می‌خواهیم این نکته را بپرسم که این تمایل آرنت به یونانیان که بهتر از همه جا در وضع بشری او منعکس می‌شود علاوه بر اینکه با اشتغالات روماتیک او در تناقض است، شاید تا حدودی در تضاد با علاقه او به آگوستین قرار می‌گیرد. این تناقض را چگونه توضیح می‌دهید؟

○ سؤال خوبی است. شاید به علت تشابه تجربیات آرنت و آگوستین بوده است. زیرا آگوستین اگرچه در شمال آفریقا به دنیا آمد، اما آفریقایی نبود و با فرهنگ کلاسیک تربیت شده بود و در دنیای رومی و در محیطی سکولار یا بهتر است بگویم مشرکانه. مادرش مسیحی و پدرش مشرک بود. و مادرش سعی داشت او را به مسیحیت بازگرداند. او نیز این شکاف را در هویت خود داشته است، یعنی از یک طرف از تربیت و فرهنگ کلاسیک برخوردار بود و در عین حال به مسیحیت گرایید.

## به نظر شما این شباهت برای آرنت قابل توجه بوده است؟

○ آرنت هم در عین برخورداری از تحصیلات کلاسیک، چیزی مجزا در تجربه‌های شخصی خود داشته است. او نیز یهودی بوده و در عین حال زنی مدرن. او نیز دارای ترکیبی مثل آگوستین بوده است یعنی در عین برخورداری از تربیت کلاسیک، یهودی است. گرچه یهودی مذهب نیست، اما هویتی مذهبی دارد و در عین حال از فرهنگ و تربیت کلاسیک برخوردار است. و نیز به آگوستین جلب شد که خودش از تربیت کلاسیک برخوردار بوده و سپس بر ضد همان سابقه موضعگیری کرد.

ایا چیزی در آگوستین وجود دارد که به جهت فکری آرنت را جذب کند؟ ممکن است برداشت آگوستین از شهر خدا، نفی دنیای واقعی و نفی جو زمانه‌ای است که برای آرنت نیز چندان خوشایند نبوده است؟

○ من فکر می‌کنم که درست است. وقتی اعترافات آگوستین را می‌خوانیم کاملاً روشن است که (با در نظر گرفتن اینکه آگوستین انتخاب‌های دیگری هم در آن زمان داشته است) مساله همین بوده است. البته چیزی که آگوستین آن را نفی می‌کند در واقع به هیچ‌وجه به ایده‌ی آن شهروند خدمتگزار در تفکر کلاسیک برای مثال در سیسرون می‌بینیم شباهتی ندارد، زیرا جمهوری روم نابود شده است و بنابراین او به سمت شهر خدا متمایل می‌شود که تصویری اتوپیاپی است.

آرنت نیز مانند آگوستین در وضعیتی قرار داشت که می‌خواست به جهت سیاسی (همانند کلاسیک‌ها) فعال باشد، اما دنیایی که در برابرش قرار داشت چنین امکانی را برایش عرضه نمی‌کرد. آگوستین نیز وقتی که یک اتوپیاپی مذهبی - سیاسی را تئوریزه می‌کرد، در همین وضعیت قرار داشت. آرنت نیز جذب چیزی شده که همه این عوامل را در خود دارد.

می‌خواهم با توجه به موضوع بحث یعنی جنسیت، بازگردم به کتابی که شما در مورد آرنت نوشته‌اید. منظور شما از «هویت اجتماعی» چیست؟ آیا در این جا نقاب به عنوان نوعی سمبل هویت اجتماعی به طور کلی عمل می‌کند و یا با جنسیت مونث و یا اقلیت مذهبی بودن آرنت نیز ارتباط می‌یابد؟

○ من برداشتی از نقاب را ارائه دادم که او آن را «پرسونا» (Persona) می‌نامد که در اصل یونانی است. آرنت به ریشه‌شناسی آن توجه می‌کند. این نقاب در واقع از تجربه دراماتیک یونانی می‌آید، یعنی از ترازدی که در آن فرد یا بازیگران باید ماسک بر صورت می‌زدند تا بتوانند در نمایش شرکت کرده و عقاید خودشان را بر زبان بیاورند. به نظر او این پرسونا بعداً عمومیت پیدا می‌کند و از تئاتر یونان به عرصه عمومی و جهان سیاسی منتقل می‌شود. در این وضعیت شما به عنوان شخص سخن نمی‌گویید، بلکه به عنوان شهروند سخن می‌گویید. در تئاتر یونان این ماسک یک سمبل بود. در جهان سیاسی یونان و در عرصه

به عنوان اولین سنوالمی خواهیم از حوزه‌ی مورد علاقه شما یعنی هانا آرنهت و تفاسیر او در مورد قدرت Power آغاز کنیم. به نظر شما چه چیز باعث جلب آرنهت به بحث، قدرت بوده است؟

○ بسیار مشکل است که مفاهیمی را که آرنهت مورد استفاده قرار می‌دهد تعریف کنیم. او در تعاریف خودش به هیچ وجه آنها را مفهوم‌پردازی نمی‌کند، اما فکر می‌کنم چون همواره به موضوع کارگزاری علاقه داشته، یعنی به قدرت فرد برای فعال بودن و تغییر دادن دنیا و نیز تعامل با دیگران در یک سیاست دموکراتیک و در عین حال رژیم نازی را هم به عنوان حد افراطی سیاست ضد دموکراتیک و سرکوب تجربه کرده است، به شدت در مورد قدرت دغدغه دارد. در مورد سیاست، تنها به سیاست‌های انتخاباتی نمی‌اندیشد چرا که نازی‌ها در واقع از سوی مردم انتخاب شده بودند. او به مفهومی کلی‌تر از سیاست نظر دارد. او میان سه مفهوم قدرت، نیرو و قوت تفاوت می‌گذارد. البته این سه مفهوم می‌توانند با یکدیگر همپوشانی داشته و در هم تنیده شود.

لطفا توضیح کوتاهی در مورد این مفاهیم ارائه کنید.

○ بهتر است از آخر به اول شروع کنیم. به نظر او قوت (Strenght) به معنای قدرت فرد است، به معنای توانایی جسمی و نیز ذهنی. اما در اینجا تنها فرد است که حضور دارد. عبارت است از نیروی فردی، اما در این حالت شما موثر نیستید، زیرا توانایی دارید اما تنها می‌توانید از آن برای ساختن چیزی برای خودتان استفاده کنید. زمانی به قدرت بدل می‌شود که شما در تعامل با دیگران باشید. برای آرنهت قدرت چیزی است که دیگران هم در آن سهیم باشند. قدرت همواره توانایی اجتماعی و سیاسی‌ای است که دیگران در آن سهیم باشند.

چیزی شبیه تعریف فوکو از قدرت...

○ بله درست است نکته‌ی جالب آن است که تعریف فوکو از قدرت عام‌تر است، اما نکته آن است که آرنهت پیش از فوکو به این مفهوم رسیده است. در عین حال شباهت‌هایی میان آنها وجود دارد، گرچه آنها متفکران متفاوتی هستند. از همه مهم‌تر آنکه به نظر آنها قدرت چیزی اجتماعی است و دیگران در آن شراکت دارند. نوعی امکان در میان مردم است و البته با زور (force) تفاوت دارد. به

نظر آرنهت زور با خشونت همراه است و عبارت است از استفاده از زور علیه شخص دیگر. برای مثال زمانی که ما از حکومت سخن می‌گوییم از زور سخن می‌گوییم، نه از قدرت. در حالی که قدرت عبارت است از اقتناع.

جایی که قدرت حضور دارد زور وجود ندارد و جایی که زور هست، قدرت نیست...

○ بله همین طور است و من فکر می‌کنم این همان اصطلاح روزمره است که همواره در مکالمات به کار برده می‌شود. اما آرنهت آن را به صورتی دیگر تعریف می‌کند. باید مراقب و محتاط بود که قدرت در میان مردم چگونه مورد استفاده واقع می‌شود، زیرا اغلب تصور می‌شود که قدرت برای سرکوب مورد استفاده قرار می‌گیرد. این مفهومی سلبی از قدرت است. اما هرگز به قدرت به عنوان چیزی که می‌تواند برای خلق کردن مورد استفاده قرار گیرد اندیشه نشده است. در حالی که آرنهت به بعد خلاق قدرت توجه دارد. تعریف او از قدرت هم در مقابل زور یعنی نوعی سرکوب منفی و هم در مقابل قوت یا نیرو قرار می‌گیرد. قدرت همواره سرکوبگر نیست و در عین حال ممکن است فردی دارای قوت زیاد باشد اما از قدرت برخوردار نباشد.

نظرتان در مورد غفلت آرنهت از مباحث مربوط به جنسیت (Gender) چیست؟ چرا آرنهت از مبحث جنسیت طفره می‌رود؟ آیا این عمدی و آگاهانه است یا غیر عمدی و ناآگاهانه؟

○ نکته جالب آن است که او هرگز به مبحث جنسیت نپرداخته است یا بهتر است بگوییم در مورد آن به تفکر نپرداخته است. او در مورد برخی از زنان تفکر کرده است. اما هرگز تجربه زنان به عنوان یک جنس یا به عنوان هویتی سازنده را مفهوم‌پردازی نکرده است. شاید این نقطه ضعف نظریه او باشد، زیرا او در مورد قوت فردی زنان و یا ضعف آنها می‌اندیشد، اما هرگز این موضوع را مفهوم‌پردازی نمی‌کند که باید دارای قدرت باشند.

او یک زن است و در این موقعیت به عنوان زن احتمالا مشکلاتی را با اجتماع پیرامون خود داشته است. آیا جلب شدن آرنهت به فرهنگ یونان باعث شده که او از موضوع جنسیت غافل شده باشد یا آنکه می‌خواهد به روشی ثانوی







## در هویت زنانه‌ی آرنت چیزی وجود دارد که شخصی و احساسی و بنابراین یگانه است. به نظر خودش او نباید از طریق تاثیراتی که هویت زنانه‌ی او در گذشته برایش داشته بیندیشد. ما این ضعف را در اندیشه‌ی او در مورد مبحث جنسیت در کارهایش شاهد هستیم

از یگانگی با دیگر زنان امتناع می‌کند. او زنی بسیار موفق بود، اما امتناع می‌کرد از اینکه مساله را یک مساله‌ی اجتماعی بداند. در واقع از زاویه‌ی قوت فردی به آن می‌نگریست، نه از زاویه‌ی قدرت اجتماعی و این مساله برای فمینیست‌ها قابل پذیرش نبود. اما امروز وضعیت عوض شده. به نظر فمینیست‌ها او متفاوت می‌اندیشید و اندیشه‌اش از نوعی تفرد پیروی می‌کند.

بخشی از این تفرد به هویت اجتماعی او به عنوان یک یهودی آلمانی، یک پناهنده، یک زن در قالب حرفه‌ای به شدت مردانه باز می‌گردد. به همین دلیل او در مورد موقعیت‌های اقلیتی کاملا محتاط است. او با اندیشمندان مرد معاصر خود نیز بسیار متفاوت است، البته به این معنا نیست که او در یک جزیره‌ی فکری زندگی می‌کند، اما صاحب نوع متفاوتی از تفکر است، نوعی تفکر ارگانیک و بیشتر تاریخی. پرسش‌های او متفاوت است از پرسش‌های متفکران مرد معاصرش. او در مورد اقلیت‌ها و زنان می‌اندیشد، اما آن را به الگویی تاریخی تبدیل نکرده و تعمیم نمی‌دهد.

در مورد اقلیت‌ها او در ابتدا به هویت یهودی می‌نگرد، اما در ادامه به دیگر هویت‌ها نظر می‌کند. برای مثال در مورد لورنس عربستان به شکل‌گیری هویت ناسیونالیستی در قالب شرقی علاقمند شد. در مورد دیزرائیلی نیز به همین ترتیب، البته به روشی متفاوت. امروزه محقق شده که مدل تفکر او با در بر داشتن مثال‌های تجربی می‌تواند برای تحلیل تمام اقلیت‌ها کاربرد داشته باشد، اما این مدل اندیشه را نمی‌توان در سایر حوزه‌ها به ویژه برای زنان به کار برد. مورد وارنهایگ نیز اگرچه راجع به یک زن است، اما تاریخی نمی‌شود و تعمیم نمی‌یابد. آرنت هویت زیر سلطه را در قالب دو شخصیت «پرایا» (Pariah) و «پارونو» (Parvenu) مورد بررسی قرار می‌دهد و این دو شخصیت را تئوریزه می‌کند. در انتهای کتاب راحیل وارنهایگ در این باره مطالبی را به صورت سیستماتیک عرضه کرده است. به نظر او پارونو سمبل فردی است که می‌خواهد سلطه گران او را بپذیرند. می‌خواهد واجد همه‌ی صفاتی باشد که یک گروه سلطه گر دارد، برای آنکه پذیرفته شود؛ اما همواره به دنبال آنها حرکت می‌کند. در حالی که پرایا شخصیتی است که کنار می‌ایستد، و می‌خواهد که مستقل و غیر وابسته باقی بماند. او به دیگران احترام می‌گذارد، اما در عین حال به اقلیتی که خودش از آن برخاسته نیز احترام می‌گذارد. آرنت این مساله را در مورد راحیل مورد بررسی قرار

که در ازای پول به فراریان کمک می‌کردند، اما اشمیت بدون پول این کار را انجام می‌داد. البته او پس از چند ماه به خاطر این کار اعدام می‌شود.

آرنت مورد اشمیت را با مورد پزشکی مقایسه می‌کند که در یکی از بازداشتگاه‌ها کار می‌کرد و از همه چیز با خبر بود، اما توجیهش این بود که اگر چه این اعمال را دوست نداشته، اما نمی‌توانست کار دیگری انجام دهد. آرنت با مقایسه کردن این سه مورد در مورد رفتار آن‌ها به بحث می‌پردازد. به نظر من اگر به نوشته‌های آرنت در مورد گفت و گوهای سقراطی توجه کنید، به تفاوت میان این موارد پی خواهید برد. آرنت بر این عقیده است که در این گفت‌وگوها من، دو گانه است، یعنی من دو نفر هستم و از این رو باید در هماهنگی با خودم باشم. زیستن در ناهماهنگی با خود غیر ممکن است. آیشمن اصلا فکر نمی‌کند و پزشک آلمانی از فکر کردن امتناع می‌کند، یعنی این دو نفر با خودشان دیالوگ ندارند. اما اشمیت این دیالوگ را با خود دارد، او از خودش می‌پرسد که در برابر چشمان خودم و نه هیچکس دیگر باید چگونه باشم؟ در مقابل او هیچ کس دیگر حضور نداشته حتی کسی نمی‌دانست که او اعدام شده، اما او با خود می‌گوید که من زمانی که هیچ عرصه‌ی عمومی‌ای وجود ندارد، باید در برابر خود ایفای نقش کنم. من چشمان خودم را دارم که می‌توانند به من به عنوان شهروند بنگرند. من می‌توانم ماسک را بر چهره زده و نقشی را ایفا کنم که تنها خودم تماشاگر آن باشم. من می‌توانم حتی زمانی که تنها خودم شاهد هستم، چیزی فراتر از حد انتظار انجام دهم. بنابراین اگر ما خود را به عنوان کسانی ببینیم که همواره با خودشان در دیالوگ به سر می‌برند، در آن صورت کافی است که تحت نظارت خودمان نقشی را ایفا کنیم که از حد انتظار فراتر است. نقشی که اشمیت ایفا می‌کند فراری دادن پارتیزان‌هاست و این مساله برای آرنت خیلی مهم است.

با توجه به دغدغه‌ی آرنت در مورد قدرت، در وهله‌ی اول به نظر می‌رسد که دیدگاه‌های او می‌تواند برای مسایل زنان و هویت زنانه خیلی جذاب باشد، اما ظاهرا نوعی امتناع از جانب فمینیست‌ها نسبت به آرنت وجود دارد، نظر شما چیست؟

○ در میان فمینیست‌های امروزی تمایل بیشتری نسبت به آرنت وجود دارد و در مقایسه با ده سال پیش این تمایل چشمگیر است، زیرا در آن زمان فمینیسم به شدت نسبت به آرنت دیدگاه تخصصی داشت، چون به نظر می‌رسید که از سوی آرنت این تخصص وجود دارد. به نظر می‌رسید که او زن مغروری است که

عمومی هم واقعی نیست، ویژگی سمبلیک دارد و در واقع در اینجا ماسک عبارتست از نقشی که شما به عنوان شهروند انتخاب می‌کنید، تا اینکه حقیقت را بر زبان آورید. به نظر او این ماسک یا نقش شهروندی باعث می‌شد که شما بتوانید بیان‌کننده حقیقت باشید. و تنها از طرف خودتان حرف نزنید. وقتی ماسک دارید یعنی وقتی به عنوان شهروند سخن می‌گویید، به خاطر حقیقت سخن می‌گویید. به همین دلیل او نیز به تبعیت از یونانیان فکر می‌کند که باید میان عمومی (Public) و اجتماعی (Social) جدایی وجود داشته باشد. او خیلی از این بابت نگرانی دارد که امر اجتماعی بر امر عمومی غلبه نکند.

آیا این ایده شباهت‌هایی با آنچه کانت در روشنگری چیست بیان می‌کند، دارد؟ آنجا کانت بر این باور است که شما به عنوان یک شخص حقیقی نمی‌توانید انتقاد کنید، بلکه حتماً باید در سمتی باشید مثلاً در یک منصب آموزشی تا بتوانید از حکومت انتقاد کنید. شما به عنوان یک فرد مسلمان یا یهودی نمی‌توانید انتقاد کنید، بلکه باید در موقعیتی باشید که بتوانید به عنوان شهروند سخن بگویید؟

○ فکر می‌کنم که آنچه آرنت می‌گوید تنها به انتقاد از حکومت باز نمی‌گردد بلکه او بر این باور است که حتی در مورد مشارکت نیز شما باید از نقاب استفاده کنید. فکر می‌کنم او عقیده دارد که شما نمی‌توانید از یک جایگاه هویت اجتماعی سخن بگویید. شما نمی‌توانید به عنوان یک یهودی یا یک مسلمان یا یک زن سخن بگویید. شما باید این هویت‌ها را کنار بگذارید و به عنوان یک شهروند خنثی سخن بگویید.

آیا همین مساله باعث می‌شود که به مساله جنسیت نپردازد؟

○ بله دقیقاً همین‌طور است. اما او در نوشته‌های واقعی‌اش به این مساله توجه دارد و بسیار جذب این مساله می‌شود. یعنی به فردی که دارای ماسک شهروندی است و در عین حال به یک اقلیت تعلق دارد. وارنهایم یکی از این موارد است و همچنین مورد بنجامین دیزرائیلی و لورنس عربستان از این موارد هستند و به عنوان مثال دیگر در این زمینه می‌توان به نوشته آرنت در مورد داستان قصر کافکا اشاره کرد، در مورد زنی که سخن نمی‌گوید، اما خودش را بروز می‌دهد؛ در واقع با پاره کردن و گسیختن آن چیزی که در مورد او وجود دارد. در رمان قصر کافکا فصلی وجود دارد که آرنت در ریشه‌های توتالیتاریسم به آن می‌پردازد. او به این شخصیت‌ها علاقه دارد، یعنی کسانی که دقیقاً همان کاری را انجام می‌دهند که او در نوشته‌های نظری آن را غیر ممکن و غیر مجاز می‌داند. اما او در مورد این که چگونه این امر امکان‌پذیر است، نمی‌نویسد.

برای آرنت تمدن یک چیز مصنوعی است و نقش داشتن در این تمدن مهم است. اما این طریقه، طریقه‌ای منفی و تناقض‌آمیز نیست، بلکه طریقه‌ای است که ما در طی آن خودمان را خلق می‌کنیم و چیزها را به وجود می‌آوریم. آنها مصنوعی و مخلوق هستند

آنچه من در کتابم آورده‌ام مربوط به این تناقض است؛ یعنی به رغم این باورها آرنت در مباحث واقعی تاریخی مفهومی از ماسک و نقاب زدن را توسعه می‌دهد که بسیار فراتر از آنچه می‌رود که او در ابتدا آن را به وجود آورد. آن مفهومی که ابتدا او از نقاب و نقاب زدن در نظر داشت، کاملاً سیاسی بود و نمی‌توانست با امر اجتماعی در ارتباط باشد، اما شخصیت‌هایی که او به آنها نظر می‌کند و شخصیت‌های تاریخی‌ای که او در مورد آنها می‌نویسد، به ویژه در ریشه‌های توتالیتاریسم، و تاحدی درباره انقلاب، راحیل وارنهایم و آیشمن در اورشلیم و در تمام کارهای اصلی‌اش، این گونه‌اند. این شخصیت‌های منتخب و رمزی که مثال‌هایی قابل ستایش از ارائه خود و مشارکت‌اند، حتی وقتی که تقریباً فضایی برای ارائه وجود ندارد، این کار را انجام می‌دهند و مدلی برای انجام این کار ارائه می‌دهند. بخشی از کاری که انجام می‌دهند، ارائه این هویت اجتماعی در حاشیه و مستثنی شده است. آنها واقعیت‌های اجتماعی را وارد امر سیاسی می‌کنند. به رغم نوشته‌های

تئوریکش آرنت در سایر موارد تاحدودی ثابت می‌کند که انجام این کار ممکن است و آنچه من در کتابم انجام دادم توسعه این ایده است.

به نظر من نوشته‌های او حاوی این تناقض است، یعنی تناقض میان آنچه به نظر او غیر ممکن است و سپس اثبات امکان همان ایده‌ها. این ایده‌ی نقاب اجتماعی داشتن (Social Masquerade) و ایده‌ی ارائه‌ی خود در قالب هویت اجتماعی یک امکان سیاسی است که آرنت آن را مطرح می‌کند و من در کتابم به آن پرداخته‌ام. مساله بیشتر ایفای نقش است تا داشتن ماسک. ذکر این نکته مهم است که برای آرنت تمدن یک چیز مصنوعی است و نقش داشتن در این تمدن مهم است. اما این طریقه، طریقه‌ای منفی و تناقض‌آمیز نیست، بلکه طریقه‌ای است که ما در طی آن خودمان را خلق می‌کنیم و چیزها را به وجود می‌آوریم. آنها مصنوعی و مخلوق هستند.

آیا این مورد به دلمشغولی او در مورد آیشمن نیز تعمیم می‌یابد؟ منظوم تناقضی است که آرنت در مورد آیشمن به آن می‌پردازد؛ تناقض میان یک شهروند و در عین حال ماموری که ناگزیر از انجام دستورات مافوق است؟

○ نقاب داشتن برای ایفای نقش است. دلمشغولی او با آیشمن نیز به همین جا باز می‌گردد. آیشمن ایفای نقش نمی‌کند. آیشمن هرگز نمی‌اندیشد. او تنها کاری را انجام می‌دهد که به او گفته شده. آنچه آیشمن از خود می‌خواهد این است که کارمند خوبی باشد. آرنت در آیشمن در اورشلیم نشان می‌دهد که آیشمن می‌خواهد به زبان‌های گوناگون این مطلب را اثبات کند. می‌خواهد ثابت کند که او توانایی فهم خویش را نداشته و به او گفته نشده که کار او آدمکشی است. آرنت در این مورد دو مثال دیگر را هم ذکر می‌کند. یکی از آنها مربوط به یک افسر آلمانی به نام آنتوان اشمیت است که تا مدت‌ها ناشناخته مانده بود و بعدها سرنوشته او توسط بازماندگان اردو گاه‌های مرگ باز گو شد. اشمیت افسری در یک گروهان کوچک آلمانی بود که ماموریت داشتند در جنگل‌ها به جستجوی یهودیان فراری بپردازند. او با پارتیزان‌های یهودی مواجه می‌شد و بدون هیچ چشمداشتی به آنها کمک می‌کرد. این نکته خیلی مهم است، چون بودند کسانی

فکر می‌کنم که آنچه  
آرنت می‌گوید تنها  
به انتقاد از حکومت  
باز نمی‌گردد بلکه او بر

این باور است که حتی در  
مورد مشارکت نیز شما باید از  
نقاب استفاده کنید. فکر می‌کنم او  
عقیده دارد که شما نمی‌توانید از  
یک جایگاه هویت اجتماعی  
سخن بگویید. شما نمی‌توانید به  
عنوان یک یهودی یا یک  
مسلمان یا یک زن  
سخن بگویید. شما باید  
این هویت‌ها را کنار  
بگذارید و به عنوان  
یک شهروند خنثی  
سخن بگویید

نوعی پنهانکاری وجود دارد. او مثل بنجامین دیزرائیلی می‌خواهد هویت خود را مخفی کند و از فاش شدن آن وحشت دارد. به نظر آرنت شما باید در عین احترام گذاردن به دیگری به چیزی که هستید و نمی‌توانید تغییرش دهید، نیز احترام بگذارید. شخصیت «پرایا» کسی است که در این مسیر حرکت می‌کند. این شخصیت در عین احترام گذاشتن به دیگران می‌خواهد خودش باشد و به روش خود مشارکت کند.

و این همان موضعی است که آرنت در رابطه با هویت قومی - مذهبی خود آن را اتخاذ می‌کند، اما نه در رابطه با هویت زنانه؟  
O بله درست است. زیرا برای او در وهله‌ی اول هویت قومی - مذهبی‌اش مساله بود. در زمانه‌ی آرنت زن بودن تهدید کننده‌ی زندگی او نبود. اما در مورد قومی - مذهبی چراه به همین دلیل اندیشیدن در این مورد مهم‌تر بود. اما در مورد هویت زنانه دیگران بودند که به آن بیندیشند، همچنان که برخی از شاگردان آرنت به این مسایل اندیشیده و به فمینیست‌های مشهوری تبدیل شدند.

پانویس:

\* Speaking through masks; Hanah Arendt and the Politics of Social Identity

۱ - این دو اصطلاح را نخستین بار برنارد لازار در قضیه‌ی دریفوس مورد استفاده قرار داد.

می‌دهد. به نظر او راحیل یک پرایا است و آرنت این موضعگیری را ستایش می‌کند. این یک موضع سیاسی است برای کسی که به یک اقلیت تعلق دارد. اما او در عین حال امتناع دارد از اینکه هویت پرایا و پارونو را در راحیل به عنوان یک زن تثویز کند و این تناقض‌آمیز است. زیرا راحیل یک زن وابسته به یک اقلیت قومی - مذهبی است و درست به همین دلیل داستانش برای آرنت اهمیت دارد. علت این امتناع را می‌توان در شخصیت پارونویی خود آرنت در رابطه با استادش مارتین هایدگر جستجو کرد. آرنت در رابطه با هایدگر به عنوان یک زن از شخصیتی حمایت جویانه برخوردار است، به همین دلیل از تثویز کردن آن در رابطه با راحیل سرباز می‌زند. در هویت زنانه‌ی آرنت چیزی وجود دارد که شخصی و احساسی و بنابراین یگانه است. به نظر خودش او نباید از طریق تاثیراتی که هویت زنانه‌ی او در گذشته برایش داشته بیندیشد. ما این ضعف را در اندیشه‌ی او در مورد بحث جنسیت در کارهایش شاهد هستیم.

اما چنانچه شخصیت پارونو را انتخاب کنید، باید همه‌ی مدل‌های جامعه‌ی سرکوبگر و دیگر گونه‌های منفی هویت را بپذیرید و در عین حال همواره با فاصله گرفتن از هویت واقعی‌تان ثابت کنید که مثل آنها نیستید. در واقع باید ارزش‌های مسلط جامعه‌ی خودتان را اتخاذ کنید. اما در این مسیر شما همواره ناموفق خواهید ماند، زیرا اگر سیاه باشید، هرگز نمی‌توانید سفید شوید، اگر زن هستید، هرگز نمی‌توانید مرد شوید، هرگز نمی‌توانید هویت خود را انکار کنید. این غیر ممکن است و شما به خاطر این کار محکوم خواهید شد. برای شخصیت پارونو همواره